



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هرمان هسه گرتروود

ترجمه شهلا حمزای (قدیمی)

- جهان‌نو -

www.nli.ir

www.nli.ir

www.nli.ir

www.nli.ir

www.nli.ir

www.nli.ir

یادداشت مترجم

هرمان هسه شاعر و داستان‌سرای معاصر آلمانی به سال ۱۸۷۷ در کالو از شهرهای آلمان غربی در خانواده‌ای مذهبی دیده به جهان گشود. پدرانش از مبلغان مذهبی بودند و در هند مرکز عظیمی به این منظور دایر کرده بودند. قرار بود هرمان نیز راه و رسم خانوادگی را ادامه دهد و در رشته الهیات تحصیل کند. از این رو در چهارده سالگی او را به مدرسه مذهبی صومعه مالبرن سپردند. اما یکسال بعد نوجوان از صومعه گریخت و در پی تلاش آموختن مشاغل مختلف برآمد که کتابفروشی بهترین آن‌ها بود.

هسه در سال ۱۸۹۹ اولین مجموعه شعر خود را به نام اشعار رمانتیک نوشت که البته در سال ۱۹۱۶ منتشر شد. قبل از آن در سال ۱۹۰۴ اولین رمان خود به نام پتروکامنزیند را نوشته بود که سبب شد هسه منحصرأ نویسندگی را پیشه کند. در همان سال‌ها زیر فشار رژیم وقت آلمان نام مستعار امیل سینکلر را برگزید و از آن پس تا سال‌ها با این نام می‌نوشت.

در سال ۱۹۱۲ نفرت او به ستمگری و بیداد میلیتاریسم آلمان موجب مهاجرتش به کشور سوئیس شد. ده سال بعد برای همیشه از تابعیت کشور آلمان گسست و تابعیت کشور سوئیس را پذیرفت.

در سال ۱۹۴۳ کتاب بازی با مهره شیشه‌ای را نوشت. علی‌رغم تحریم نوشته‌هایش توسط حکومت نازی، انتشار این رمان در سال ۱۹۴۶، جایزه نوبل را نصیب او کرد و آوازه شهرتش از آن پس از مرزهای اروپا بسیار

فرا تر رفت. در همین سال جایزه «گوته» شهر فرانکفورت نیز نصیب او شد و در سال ۱۹۵۵ جامعه ناشران آلمان جایزه صلح خود را به او تقدیم داشت. درباره آثار و دیدگاه‌های هسه مطالب بسیار نوشته‌اند: به گفته توماس مان، هموطن هسه، و برخی از منتقدین ادبی اروپا و آمریکا، دیدگاه فلسفی، عرفانی، روانکاوانه هسه در آثارش، تحت تأثیر مستقیم شیلر، شوپنهاور، فروید و یونگ بوده است؛ شاید قبل از همه آنها بتوان تأثیر لائوتسه، فیلسوف چینی، و بودا را در قالب کلمات و گفته‌های شخصیت‌های مختلف داستان‌های او یافت.

هرمان هسه در ماه اوت ۱۹۶۲، اندکی پس از برگزاری مراسم هشتاد و دومین سالگرد تولدش در مونتاکنولا، واقع در خاک سوئیس درگذشت.

ش.ح.

فصل اول

زمانی که زندگی‌ام را به طور معقول و منطقی بررسی می‌کنم، علی‌رغم همه اشتباهاتم، موارد چشمگیری از سعادت یا نکت در آن نمی‌یابم. گذشته از این، بحث درباره نیک‌بختی یا نگون‌بختی را ابلهانه می‌دانم، چرا که شخصاً تلخترین ایام عمرم را با شیرین‌ترین روزهای زندگی عوض نخواهم کرد.

زمانی که انسان به مرحله‌ای از زندگانی رسیده باشد که مسائل اجتناب‌ناپذیر را با متانت پذیرا شده باشد، طعم خوب و بد را با تمام وجود خود چشیده باشد و در کنار زندگی برونی، یک زندگانی درونی حقیقی‌تر از وجود خود ساخته باشد، دیگر خیال نمی‌کنم زندگی من در خلاء و خالی از ارزش‌ها بوده باشد؛ حتی اگر سرنوشت برونی‌ام به روال مقدر همه انسان‌ها از پیش تعیین و به من تکلیف شده باشد، اما حیات درونی‌ام ساخته و پرداخته وجود خودم بوده و خود را شخصاً مسئول و پاسخگوی همه شادی‌ها و تلخی‌های آن می‌دانم.

هنگامی که جوان‌تر بودم، گاهی آرزو می‌کردم شاعر شوم. اگر چنین می‌شد، در مقابل تمایل شدید به ردیابی و بازآفرینی حیاتم در پس سایه‌های تار کودکی‌ام و در جهت حفظ سرچشمه اولین خاطراتم، یارای مقاومت نمی‌بود، اما حالا که چنین نشد باز اعتبار و ارزش این خاطرات بیش از آن است که بتوان به هر علتی به آنها صدمه وارد ساخت. ماحصل کلام درباره